

فلسفه‌های ایرانی - اسلامی به روایت کنت دوگوبینو^۱

دکتر کریم مجتهدی

کنت دوگوبینو در نزد ما ایرانیان بیشتر به عنوان فرستاده سیاسی و شرق‌شناس فرانسوی شهرت دارد که نه فقط توجه زیادی به ایران و موقعیت تاریخی و فرهنگی ما در قرن نوزدهم میلادی داشته است، بلکه نسبت به تمام خارجیانی که در عصر ناصری به این مملکت سفر کرده‌اند، با علاقه و دقت بیشتری مشاهدات و تأملات خود را تنظیم کرده و به رشته تحریر درآورده است و از این لحاظ به مراتب بر بقیه ارجحیت دارد؛ ولی آنچه گاهی مورد غفلت قرار می‌گیرد و یا فرعی و جنبی تلقی می‌شود این است که در هر صورت گفته‌های گوبینو درباره ایران و ایرانیان ارتباط بسیار نزدیک با نظریه کلی او درباره «عدم تساوی نژادهای انسانی»^۲ دارد که او درست قبل از اولین سفر خود به ایران، این نظریه^۳ را با تفصیل در کتابی با همین عنوان تحلیل و منتشر کرده است. منظور این است که در کل آثار گوبینو - اعم از آنچه به ایران اختصاص دارد و یا آثار دیگر از قبیل سفرنامه و گزارش سیاسی و یا رمان و داستان کوتاه و حتی نمایشنامه و مکاتبات که به لحاظ کمی نیز قابل ملاحظه است - موضع و نظرگاه خاصی را با صراحت بیان کرده است که خوشبختانه عملاً مانع از توجه او به جزئیات محسوس و ملموس و دقت در آنها نشده و تا حدودی جنبه مستند گفته‌های او حفظ شده است.

گوبینو (آرتور-ژوزف) در سال ۱۸۱۶م متولد شد و در سال ۱۸۸۲م درگذشت. او دوبار، جمعاً پنج سال، در ایران اقامت داشته است. بار اول از سال ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸ میلادی (مطابق با ۱۲۷۱ تا ۱۲۷۴ ه.ق) و بار دوم از سال ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۳ میلادی (مطابق با ۱۲۷۸ تا ۱۲۸۰ ه.ق). بار اول سمت او نیابت اول سفارت فرانسه در تهران بوده و بار دوم سمت وزیرمختاری در همان سفارتخانه را داشته است. جا دارد که زندگینامه و کل آثار او به تفصیل مورد بررسی دقیق قرار بگیرد، ولی به هر ترتیب، جای آن در این پانویس نمی‌تواند باشد و باید تحقیق مستقلی بدین کار اختصاص داده شود.

۳. این نظریه اصطلاحاً گفته می‌شود.

به هر ترتیب، از وقتی که اعتقادات تبعیض نژادی نتایج بسیار بدی به بار آورده گروهی از مفسران آثار گوینو سعی کرده‌اند اکثر نوشته‌های او را مستقل از نظرگاه خاص نژادی او ارزیابی کنند و با وجود بعضی از نواقص نثر او در زبان فرانسه، او را یکی از نویسندگان مطرح در ادبیات قرن نوزدهم فرانسه به حساب بیاورند؛ و این در حالی است که فکر و نظر گوینو - حتی در نوشته‌های صرفاً ادبی او چون رمان و غیره - به هیچ وجه عوض نشده است، و با اطمینان می‌توان گفت که او حتی قهرمانهای داستانهای تخیلی خود را به عنوان مثالها و مصادیق زنده برای اثبات نظریه اصلی خود انتخاب کرده و به توصیف آنها پرداخته است. البته رساله عدم تساوی نژادها با وجود ادعای مؤلف در واقع یک رساله فلسفی و علمی به معنای اصلی کلمه نیست. گوینو اگرچه متفکر است ولی یک فیلسوف متخصص و دانشمند محض نیست و گفته‌های او در این زمینه مملو از خیالپردازیها و ساده انگاریهای مسلم است. بعضیها حتی اعتقاد دارند که گفته‌های او، مثل مقدمه تاریخ میشل^۱ و یا داستان قرون^۲ و ویکتور هوگو،^۳ یک شعر رمانتیک طولانی است. با این حال، از طرف دیگر، نباید فراموش کرد که اگر لامنه^۴ و کینه^۵ و میشله و ویکتور هوگو با اقتداء به خردگرایان قرن هیجدهم و عصر روشنگری، با خوشبینی - گاهی همراه با ساده‌لوحی - آینده بشر را به تصور در می‌آورده‌اند، گوینو به سبک خود در کل جوامع بشر نوعی انحطاط تدریجی اجتناب‌ناپذیری را می‌بیند و با بدبینی عمیقی به سیر فرهنگها و تمدنهای مختلف چشم می‌دوزد. در نظرگاه او هر نوع اختلاط زمینه‌ای برای انحطاط فراهم می‌آورد و این مطلب را هم در گذشته صادق می‌داند و هم در زمان حال. او در فصل ششم سفرنامه معروف خود، سه سال در آسیا^۶ با آوردن مثالهای زیادی در مورد تسخیر مناطق دیگر توسط یونانیان و رومیان در دوره باستان، و یا نفوذ فرانسویان در کانادا و الجزایر و انگلیسیها در هندوستان و مناطق دیگر و هلندیها در جاوه و روسها در قفقاز و غیره، در عصر جدید، صریحاً بیان می‌کند که وقتی فرهنگ و تمدن از منطقه‌ای به منطقه دیگر و از قومی به قوم دیگر انتقال می‌یابد عملاً اصالت و اعتبار خود را از دست می‌دهد و جز انحطاط و خرابی، حاصلی به دست نمی‌آورد. به عقیده او امروز نیز اروپاییانی که به زندگی آسیایی خو می‌گیرند و آسیاییهایی که ظاهراً اروپایی می‌شوند، به جایی نمی‌رسند: اروپاییها به تنبلی و انحراف سوق پیدا می‌کنند و آسیاییها به خلقیات فاسد اروپاییها عادت می‌کنند بی‌آنکه از فضائل آنها چیزی یاد بگیرند. به نظر



میرزا عباسخان نفرشی (قوام‌الدوله)، کنت گوینو (نفر دوم از سمت راست)،
میرزا سعیدخان (مؤتمن‌الملک) | ۱۲-۱۲۲۴ط

او از دواج‌های آسیایی و اروپایی نیز نتیجه خوبی ندارد و عملاً موجب افزایش فساد و انحطاط بیشتر می‌شود. البته برای گوینو مسئله نابرابری نژادها فقط از بعد جسمانی مورد بحث نیست بلکه در این زمینه بیشتر مسائل نفسانی و روحی مطرح است. در اینجا بدون اینکه به جزئیات نظریه عمومی گوینو بپردازیم، به اختصار یادآور می‌شویم که اگر به گفته بعضی از طرفداران جدید اصالت بشری^۱، ناظر بر اینکه «انسان در همه جا همان است» به عقیده گوینو «انسانها در هیچ جا و هیچ‌گاه عین هم نیستند»؛ به عقیده او «تمدن و فرهنگ یک قوم به نحو واقعی غیرقابل انتقال به قوم دیگر است». اگر ظاهراً انسانها شبیه هم هستند، آنها ذاتاً به نحو عمیق با هم تفاوت دارند، چه به لحاظ عواطف و احساسات و چه به لحاظ دیدگاهها و باورها و اعتقادات. در واقع، از انسان کلی نمی‌توان صحبت کرد بلکه فقط می‌توان انسانهای مختلف را در نظر داشت، یعنی موجوداتی که کاملاً با هم متفاوت‌اند و همین است که مطالعه تاریخ و تأمل در آن را جالب توجه و با ارزش می‌سازد و نظرها را عمیقاً به قهرمانهای خاص داستانها و رمانها جلب می‌کند.

گویینو با صراحت بیان می‌کند که در هر صورت روحیه آسیایی با روحیه اروپایی فرق دارد و همین گفته، از جهت دیگر، در میان اقوام مختلف آسیایی، چون ایرانی و افغانی و ترک و قفقازی و غیره... هم صادق است. به نظر گویینو اگر اروپاییان به تفاوت عمده‌ای که با اقوام آسیایی دارند قائل نشوند آنها را نخواهند توانست بشناسند و تصور خواهند کرد که همه آسیاییها فاسدند، در صورتی که این‌طور نیست و در این موارد از تفاوت نظرگاهها باید آگاه بود و عجولانه قضاوت نکرد. از طرف دیگر، باید در نظر داشت، با اینکه گویینو بهترین سند را برای شناخت روحیه یک قوم آسیایی - خاصه آنهایی که در آسیای مرکزی زندگی می‌کنند - کتاب هزار و یک شب می‌داند^۱ ولی، در هر صورت، اگر با دقت بیشتری بررسی کنیم مسلماً در خواهیم یافت که نظریه کلی او خواه ناخواه متضمن نوعی فلسفه تاریخ است. تاریخ نه فقط محل ستیز و آمیزش نژادهاست، بلکه فقط بر این اساس است که معنای مواقف مختلف آن را می‌توان فهم کرد. تاریخ هر قوم عین مراحل تکوینی صورت فعلی نژاد آن قوم است و، به همین سبب، فرهنگ و تمدن بالفعل کنونی هر قوم نیز نتیجه میزان قدرت جذب و دفع عناصر و عوامل خارجی‌ای است که در طی زمان بر آن قوم تأثیر نهاده است.

بدون شک شناخت ابعاد مختلف فکر و موضع گویینو، به طور کلی؛ و افکار او در زمینه‌های مختلف در مورد آنچه مربوط به ایران است، به طور خاص، می‌تواند برای ما آموزنده و قابل تأمل باشد بدون اینکه ملزم به قبول نظر او در هیچ یک از این زمینه‌ها باشیم و جا دارد که مطالعات وسیع‌تری برای شناخت شخصیت و افکار او انجام گیرد. ولی در اینجا ما مطالعه خود را محدود و مقید به موضوع واحدی کرده‌ایم و صرفاً نظر او را درباره فلسفه‌های ایرانی - اسلامی می‌خواهیم بشناسیم، بدون اینکه البته فراموش کنیم که به هر ترتیب حتی یک موضوع خاص جزئی نیز اگر ظاهراً فقط قسمتی از نظر کلی او به حساب می‌آید ولی، به هر ترتیب، با تمامیت شخصیت و نظرگاه او رابطه بسیار نزدیک دارد و عملاً ماهیت اصلی آنها را - هرچند که به نحو موردی - کاملاً آشکار و برملا می‌سازد.

گویینو با اینکه به معنای اخص کلمه فیلسوف نیست، ولی آنچه به نحوی فلسفه تلقی می‌کند در نظرگاه اصلی او اهمیت فوق‌العاده‌ای می‌یابد. او اصطلاح فلسفه را به معنای بسیار عام به کار می‌برد و برای آن قائل به دایره شمول بسیار وسیعی می‌شود که عملاً کل اعتقادات و ذهنیات انسان را دربردارد، اعم از اعتقادات دینی و کلامی و باورهای سنتی

۱. او خود یک نسخه کامل از این کتاب، به ترجمه گلان، در کتابخانه شخصی خود داشته است.

و مناسک بومی و محلی و حتی جادویی و خرافی. این معنی در عنوانی که برای کتاب معروف خود، ادیان و فلسفه‌ها در آسیای مرکزی^۱ انتخاب کرده، و در این مقاله مورد استفاده ما می‌باشد، بسیار روشن و مشهود است. در کتاب سه سال در آسیا نیز گوینو به اعتقادات مختلف، که به عقیده او بقایای ادیان قدیم است، اشاره دارد از جمله به گبرها و صابئین و یزیدی‌ها در کردستان و طرفداران سیدخیرالله و اهل حق که اعراب آنها را نصیریه^۲ و ایرانیها آنها را علی‌اللهی می‌نامند که به هشت فرقه مختلف تقسیم می‌شوند و او در کتاب خود تمام اسامی آنها را آورده است.^۳

در نظرگاه گوینو اهمیت فلسفه بیشتر به این لحاظ است که آن، بدون اینکه به خودی خود قوام و دوام داشته باشد، نتیجه و معلول تاریخ اقوام است و از این رهگذر نه فقط به نحو زیربنایی وضع فرهنگی هر یک از آنها را بروز می‌دهد، بلکه درجه اختلاف و پیچیدگی نژادی هر یک را نیز معین و مشخص می‌کند. شاید حتی به نحو افراطی بتوان تصور کرد که فلسفه به این معنی برای گوینو نوعی وسیله و میزان تشخیص درجه خلوص و یا ترکیب خونی اقوام مختلف باشد. منظور این است که اگر او به فلسفه توجه خاص دارد در موارد بسیار زیادی - اعم از موجه یا غیرموجه - این اصطلاح را بدون کوچک‌ترین دغدغه خاطر به کار می‌برد و تحقیقات او در این زمینه، با وجود تشدید جذابیت و کنجکاوی خواننده، جنبه تخصصی واقعی ندارد و به نظر نمی‌رسد که جز جمع‌آوری اطلاعات، خاصه در مورد متفکران متأخر - از ملاصدرا تا آقاعلی تهرانی (زنوزی) - که تا آن موقع در جهان غرب کاملاً ناشناخته بوده‌اند، در فهم فلسفه‌های ایرانی - اسلامی و خاصه در بررسی علمی عناصر متنوعی که در جهت تحول آن موثر بوده است، گام مهم و مؤثری برداشته باشد. او بدون شک نه فقط شناخت محتوایی از آثار فلاسفه بزرگ گذشته مسلمانان - حتی از نوشته‌های ابن‌سینا که بارها نام برده - نداشته است، به احتمال نزدیک به یقین در مورد فلاسفه بزرگ غرب نیز چون دکارت و اسپینوزا و کانت و هگل، اگر بی‌اطلاع نبوده ولی در هر صورت آگاهی او در این زمینه‌ها نیز از محدوده فرهنگ عمومی یک عضو وزارت امور خارجه تحصیل کرده فرانسوی آن

۲. مرحوم معین در لغت‌نامه خود شرحی درباره این فرقه نوشته و نام دیگر آنها را علویه یا علویین ذکر کرده و گفته است که «امروز گروهی از نصیریه در شمال سوریه سکونت دارند. بعد از کشتاری که ترکها از علویین کردند نام علویین به نصیریه بدل شد... پس از پایان جنگ جهانی ۱۹۱۸م، دوباره این فرقه نام علویین برخود نهادند.»

۳. این مطالب در فصل سوم کتاب سه سال در آسیا تحت عنوان کلی صوفیه آورده شده است. او مطالب زیاد تاریخی و نیز درباره مذهب بودا که از زمان اشکانیان در ایران رواج داشته و در دوره ساسانیان کاملاً جا افتاده بوده، آورده است؛ رجوع شود به کتاب مذکور. متن فرانسه (حدوداً از صفحه ۳۲۰ تا ۳۵۲).

عصر، تجاوز نمی‌کرده است؛ او مسلماً به جزئیات و ریزه‌کاریهای فنی این متفکران واقف نبوده و در این مورد نیز هیچ‌گاه ادعایی نداشته است. در این زمینه می‌توان به مطالبی اشاره کرد که او در مورد تفکر دکارت نوشته است.^۱ البته در اینجا به هیچ‌وجه بررسی کلی اطلاعات کنت دو گوینو به لحاظ کمی و کیفی مورد نظر نیست، همچنین که نمی‌خواهیم به احصاء عناصر تشکیل‌دهنده ذهنیات او پردازیم، ولی در هر صورت کمبودها و نواقص زیربنایی نظری او در زمینه فلسفه - خاصه در فلسفه‌های اسلامی - نه فقط از اعتبار تحلیلهای او می‌کاهد، بلکه گاهی موجب انحراف فهم درست مطالب دیگر نیز می‌شود و ارزیابی آنها را مشکل می‌سازد.

برای ورود به بحث اصلی شاید بهتر باشد در ابتدا مستقیماً از کتاب معروف گوینو ادیان و فلسفه‌ها... بعضی از مطالبی را که در فصل چهارم همان کتاب تحت عنوان «تصوف» آورده، استخراج کنیم، خاصه که مقدمه‌چینیهای او برای تفهیم نظر اصلی‌اش نه فقط بسیار مهم است، بلکه احتمالاً بتوان از این رهگذر به کمبودها و نکات آسیب‌پذیر افکار او نیز بهتر پی‌برد و آنها را مورد قضاوت قرار داد. گوینو در این قسمت، بحث خود را از تصوف آغاز کرده می‌گوید^۲ تصوف به طور کلی نفوذ زیادی بر روحیات ایرانیان دارد و فعالیت ذهنی آنها را تخیل می‌کند و خواه‌ناخواه از فعالیت مثبت آنها می‌کاهد. آنها دائماً می‌شنوند که دنیا ارزشی ندارد و شاید اصلاً وجود واقعی نداشته باشد و شخص به ناچار باید به درون خود پناه برد تا از توهمات این جهان رهایی یابد. البته در تصوف هم مشربهای متنوعی وجود دارد ولی اکثر اهل تصوف با اینکه مطابق نظر خود نباید با سیاست کار داشته باشند، راجع به مسائل سیاسی حساس هستند و در مورد آن صحبت می‌کنند.

به عقیده گوینو از اواخر قرن سیزدهم میلادی، مسائل مورد بحث ابن‌سینا از نو در جامعه ایرانی مطرح شده است و پیروان مشرب او که تا آن زمان، یعنی در دوره اول تهاجم مغول، در انزوا قرار داشته‌اند، از نو فعال شده و به فرهنگ منطقه تحرک داده‌اند (صفحه ۶۵ کتاب). بعد وقتی که قدرت به دست سلسله صفویه می‌افتد، مدارس زیادی در اصفهان ساخته می‌شود و حوزه‌های علمی شدیداً مورد حمایت مقامات رسمی قرار می‌گیرند به نحوی که مادر شاه با ندیمه‌های خود هر هفته برای جمع‌آوری لباسهای

۱. درباره این موضوع رک: کریم مجتهدی. آشنایی ایرانیان با فلسفه‌های جدید غرب. تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۹، ص ۱۳۶.

۲. گفته‌های گوینو را براساس متن فرانسه ادیان و فلسفه... (از صفحه ۶۱ به بعد) تلخیص کرده‌ایم.

مدرس طلاب به مدرسه می‌رفته و آنها را با لباسهای نو عوض می‌کرده است. در چنین موقعیت و اوضاع بسیار مساعد، به مرور چهره‌های ممتاز و مشخصی پیدا شده‌اند که سرآمد آنها سیدی بوده متولد شیراز به نام محمد پسر ابراهیم که زندگانی خود را وقف فلسفه کرده است و در این قلمرو به مقامات بسیار والایی رسیده و با لقب ملاصدرا و آخوند شهرت یافته است. جوانان به حوزه‌های درسی او هجوم می‌آورده‌اند و او مورد تحسین امرا و مقامات بوده و مردم عادی نیز برای او احترام زیادی قائل بوده‌اند. گوینو در ادامه گزارش خود می‌نویسد شهرت و اعتبار آثار ملاصدرا تا زمان حاضر (منظور موقعی است که گوینو در ایران بوده) حفظ شده است و تأثیر عمیق افکار او غیرقابل انکار است. ملاصدرا نه فقط شاگردان زیادی تربیت کرده بلکه کتابهای زیادی نیز به رشته تحریر درآورده که بالغ بر بیست مجلد است که بعضی از آنها اختصاص به تفسیر قرآن دارد و بعضی دیگر شامل مقالاتی در اصالت احادیث و روایات است. او همچنین نزدیک به پنجاه نوشته درباره عدل الهی^۱ دارد که بیشتر مبتنی بر فلسفه است نه الزاماً کلام به معنای سنتی کلمه. او همچنین در حدود ۴۴ نوشته درباره نکات مبهم نظریه اصالت وجود دارد که آنها را موقعی که در محلی نزدیک کوههای قم، انزوا گزیده بوده، به رشته تحریر درآورده است. از ملاصدرا همچنین چهار سفرنامه باقی مانده است.^۲ ملاصدرا هفت بار به زیارت مکه رفته و در بازگشت از آخرین سفر خود در شهر بصره فوت کرده است.

در دنباله گزارش، گوینو به سبک خود توصیف بیشتری از جزئیات زندگانی ملاصدرا ارائه داده و نوشته است: پدر ملاصدرا در فارس وزیر بوده و چون مدتها فرزند پیدا نمی‌کرده به دعا و نذر و نیاز متوسل شده است تا اینکه خداوند او را صاحب فرزندی می‌کند. این کودک از همان ابتدا به سبب استعداد فوق‌العاده‌ای که از خود بروز می‌داده ملقب به صدرا می‌شود و پدر، او را به مربیان لایق و کارآمد می‌سپرد که موجب رشد و پیشرفت علمی او می‌شوند. ملاصدرا از همان عنفوان جوانی پول خود را صرف خرید کتاب می‌کرده و تمایل خاصی به نوشته‌های یونانیان داشته است. او بعد از شیراز به اصفهان می‌رود و با ابوالقاسم میرفندرسکی، که در مسائل مابعدالطبیعی صاحب تخصص و نام بوده است، آشنا می‌شود. در اولین ملاقات میرفندرسکی از او می‌پرسد: «آیا تو غریبه هستی؟» صدرا جواب مثبت می‌دهد. «از چه خانواده‌ای هستی و از چه شهری می‌آیی؟ با چه هدفی به اصفهان آمده‌ای؟» صدرا جواب می‌دهد: «از فارس

۱. در متن فرانسه این اصطلاح آورده شده است

۲. در متن فرانسه رسماً

فقط همان اسفار اربعه بوده است.

هستم و برای تحصیل اینجا آمده‌ام.»

— «از کدام یک از استادان ما می‌خواهی تعلیم بگیری؟»

— «هر استادی که شما تعیین کنید.»

— «اگر می‌خواهی از رکود ذهنی رهایی یابی به سراغ شیخ بهائی برو؛ ولی اگر می‌خواهی به فصاحت و بلاغت دست‌یابی، امیر محمدباقر را انتخاب کن.»

صدرا جواب می‌دهد که نگران فصاحت و بیان خود نیست و بلافاصله به سراغ شیخ بهائی می‌رود و درس خود را با این استاد آغاز می‌کند. او بعد از آنکه در فلسفه و کلام تبحر کافی می‌یابد، استاد اعتراف می‌کند که دیگر چیزی برای آموختن به وی ندارد و به بهانه امانت گرفتن کتابی او را به محضر امیرمحمدباقر می‌فرستد. صدرا بدون اینکه از نیت پنهانی استاد آگاه باشد به محضر امیرمحمدباقر می‌رسد و او را مشغول تدریس می‌بیند و عملاً در جلسه درس شرکت می‌کند. او بعد از بازگشت جریان را برای استاد خود تعریف می‌کند و استاد به او می‌گوید: «درسهای او بهتر از درسهای من است و من در واقع احتیاجی به کتابی که تو را به دنبال آن فرستاده بودم، نداشتم؛ فقط می‌خواستم خودت شخصاً شاهد تبحر او باشی. از این تاریخ به بعد، باید به جای درسهای من از تعلیمات او استفاده کنی.» صدرا اطاعت می‌کند و بعد از دو یا سه سال در فصاحت و بلاغت به چنان مرتبه‌ای از کمال می‌رسد که قدرت او در این رشته مورد اذعان همگان قرار می‌گیرد.^۱

البته ملاصدرا قبل از آنکه به نحو قطعی در اصفهان مستقر شود و در آنجا به عنوان استادی بزرگ شهرت یابد، دوره بسیار سختی را گذرانده است. گویینو توضیح می‌دهد که بعد از روی کار آمدن سلسله صفوی، رونق و گسترش فلسفه یک نیاز کلی عمومی می‌شود و اکثر شاهزادگان سلسله جدید نیز بدان تمایل داشته‌اند، ولی هیچ کار جدی و زیربنایی در این زمینه‌ها هنوز نشده بوده، خاصه که فلسفه به نحو همه جانبه مورد تأیید علمای دینی قرار نداشت و نوعی ترس اذهان را فلج می‌کرد. به نظر گویینو این فشار، ریشه در هجوم مغول داشت. قبل از اینکه مغولان بر فرهنگ اصیل ایرانی صدمه وارد بیاورند، کسانی که فلسفه تدریس می‌کرده‌اند دنباله‌رو ابن‌سینا و محی‌الدین بوده‌اند. گویینو نظر می‌دهد که ابن‌سینا فلسفه کلدانی را در قرن یازدهم میلادی احیا کرده بود و

۱. مرحوم مطهری به ترجمه فارسی متن گویینو دسترسی داشته است و از جمله انتقادات به حقی که می‌کند، یکی نیز همین نکته است که ما نتیجه تحصیلات ملاصدرا را در نزد «فلسوف عظیم‌الشان» امیرمحمدباقر داماد (میرداماد) همین پیشرفت او در فن فصاحت و بلاغت بدانیم.
رکن: علامه محمدحسین طباطبائی. اصول فلسفه و روش رئالیسم (مقدمه و باورقی مرتضی مطهری). تهران، مطبوعات دارالعلم قم، ۱۳۳۲. ج ۱. مقدمه. ص و ط.

بدان نیز گرایش اسکندرانی داده بود. با ابن سینا سنتهای کهن وحدت وجودی آشوری (آسوری) دوباره مورد توجه قرار گرفته بود، ولی مغولان بعد از آنکه اسلام آوردند بسیار متعصب شدند و با این سنتها در افتادند؛ اما در آن زمان کار سنت فکری مزدانی^۱ بالا گرفت و در لباس روحانیت اسلامی رونق خاصی یافت و در واقع از قرون ۱۳ تا آخر ۱۶ میلادی، کم‌کم تشیع محلی، با الهام از سنتهای قدیمی ایران، پیشرفت کرد و به صورت ملی‌گرایی ایرانی در آمد. اولین امر او شاهزادگان صفوی خود نیز صوفی بوده‌اند، ولی به محض اینکه تشیع رسمیت یافت از توجه به سنتهای محلی و افکار ابن‌سینا کاسته شد. با ملاصدرا و اخلاف او دوباره اذهان به افکار ابن‌سینا روی آورد. ملاصدرا، که مبرا از هر نوع جاه‌طلبی و مقام پرستی بود، زندگانی خود را کاملاً وقف مطالعه و تحقیق علمی کرد. گوینو ضمن اینکه تأکید دارد که آثار ملاصدرا را باید حتماً در نزد معلم خواند، چه مطالب اصلی به نحو شفاهی سینه به سینه انتقال یافته است، یادآور می‌شود که در هر صورت ملاصدرا با تمام اهمیتی که در فرهنگ فلسفی ایران دارد، باز در واقع ابداع‌کننده و خلاق نیست، بلکه بیشتر احیاء‌کننده سنت و بازساز^۲ آن است. امتیاز اصلی او از این لحاظ است که او مطالب را طوری بیان می‌کند که مورد پذیرش همگان واقع می‌شود. گوینو در دنباله گزارش خود یادآور می‌شود که به نظر ایرانیان ملاصدرا به مراتب بیش از ابن‌سینا موجب رونق و درخشش حکمت شده است. از طرف دیگر، او البته در محیط و موقعیت کاملاً متفاوتی با ابن‌سینا، زندگی می‌کرده است. در هر صورت، گوینو بدون اینکه کوچک‌ترین اشاره‌ای به شیخ شهاب‌الدین سهروردی، شیخ‌الاشراق بکند - کار اصلی ملاصدرا را طراوت بخشیدن و احیای فلسفه‌های دوره باستان ایران دانسته است.

از طرف دیگر، گوینو باز درباره ملاصدرا توضیح می‌دهد که نباید تصور کرد که او، مانند درویشان، روزگار می‌گذرانده و احتمالاً از شهری به شهر دیگر و از بیابانی به بیابان دیگر می‌رفته است؛ او، بدون شک، در تمام مدت عمر عملاً زهد و ورع خود را حفظ کرده بوده است و، به هر حال، از جنبه نظری استاد طراز اول حوزه اصفهان بوده است. گوینو اضافه می‌کند که از هم‌دوره‌های ملاصدرا، چند فیلسوف دیگر نیز در ایران بوده‌اند که امروزه نام آنها کمتر شنیده می‌شود، و بعد فهرست‌وار و به ترتیب تاریخی سلسله نامهای اخلاف ملاصدرا را می‌آورد و چنین کاری را بسیار مفید اعلام می‌کند؛ خاصه که در اروپا، این افراد تا آن موقع کاملاً ناشناخته بوده‌اند. او توضیح می‌دهد که فقط به ذکر نامهای فیلسوفان اکتفا خواهد کرد و با متکلمان کاری نخواهد داشت و اگر

گاهی بعضی از آثار کلامی خاصی را نام می‌برد برای این است که به نظر او، در قالب ظاهری کلام، در این آثار بیشتر مطالب مابعدالطبیعه و فلسفه صرف عنوان شده است.

«فهرست اسامی متفکرانی که گوینو به عنوان اخلاف ملاصدرا معرفی می‌کند»^۱ - ملا محسن فیض، شاگرد ملاصدرا که بیشتر توجه به منطق و مابعدالطبیعه^۲ داشته است. او در این قلمروها نزدیک به سیصد نوشته از خود باقی گذاشته که بیشتر تفسیرهایی درباره مسائل مختلف در آثار استاد است. (متوفی به سال ۱۰۹۱ ه.ق./ ۱۶۸۰ میلادی)

- ملا عبدالرزاق که بیشتر مفسر و حاشیه نویس بوده است. (متوفی به سال ۱۰۷۲ ه.ق./ ۱۶۶۲ م) گوینو می‌گوید که معمولاً تفسیرها و حاشیه‌های اشخاص عالم و معتبر بعداً به صورت رساله‌های مستقل درمی‌آمده است. این نوع کار قابل قیاس با مقالاتی است که در غرب، ابتدا در روزنامه‌ها و مجلات به چاپ می‌رسد. او اضافه می‌کند که نوشته‌های ملا عبدالرزاق مرحله خاصی از نحوه کتمان در نزد ایرانیان را نشان می‌دهد و از قراین پیداست که افکار ملاصدرا در آن زمان خشم مجتهدان قشری را برمی‌انگیخته است و ملا عبدالرزاق با حمله به ابن سینا و محی‌الدین اشتباهات استادان را برملا کرده است، ولی، با توجه به سنت زنده شفاهی شاگردان او، به سهولت می‌توان در آثار شخصی او سنت صدرائی و سینائی را تشخیص داد.

- قاضی سعید قمی (متولد قم به سال ۱۴۰۳ ه.ق/ ۱۶۳۳ م - متوفی ۱۱۰۳ ه.ق/ ۱۶۹۱ م) که نام بزرگی از خود به یادگار گذاشته است. او یک فقیه دانشمند به تمام معنی بوده و سه کتاب فلسفی او خوانندگان بسیاری دارد.

از نسل بعدی از اخلاف ملاصدرا و مکتب او می‌توان در درجه اول از اشخاص زیر نام برد:

- آقا محمد بیدآبادی (۱۱۹۸ ه.ق/ ۱۷۸۳ م) که بیشتر به مسائل اخلاقی پرداخته است. او شهرت زیادی در نزد مردم اصفهان داشته و سخت مورد احترام بوده و تا امروز

۱. بعضی از این اسامی را هانری کرین مستشرق فقیه فرانسوی در آثار خود آورده است، مثلاً در تاریخ فلسفه اسلامی (جلد ۲)؛ و در مقدمه ترجمه‌المشاعر ملاصدرا بعضی از تاریخ‌ها را - اعم از هجری قمری و بنا میلادی - ما از نوشته‌های او در اینجا در بین‌الهالین به متن گوینو اضافه می‌کنیم در این موارد گاهی از کتاب المآثر و الآثار. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه نیز استفاده شده است.

۲. گوینو در زبان فرانسه بیشتر کلمه (مابعدالطبیعه) را به کار می‌برد ولی به نظر می‌رسد که منظور او الهیات و حکمت متعالیه است؛ ما، در تمام این قسمت، برای اینکه ذهنیت غربی او را بهتر نشان دهیم، همان اصطلاح مابعدالطبیعه را آورده‌ایم.



ملا علی نوری | ۴۶۱۹-۱۴

نیز چنین است.

- میرزا محمدعلی، فرزند میرزا مظفر که بیشتر به مسائل مابعدالطبیعه محض توجه داشته و، مثل بیدآبادی، زندگانی خود را عمدتاً در شهر اصفهان گذرانده است.
- میرزا ابوالقاسم مدرس، همان‌طور که از لقب او پیداست، بیشتر در حوزه شاهی اصفهان تدریس کرده است و به سبب اطلاعات وسیع و متنوع خود زبانزد خاص و عام بوده است.
- ملا مصطفی متولد قمشه - شهری در نزدیکی اصفهان - که به همین دلیل به قمشه‌ای شهرت یافته است. در فلسفه، به معنای اخص کلمه، کمتر درخشش داشته، ولی مهارت خاصی در بیان مطالب عرفانی از خود نشان می‌داده است.
- ملامهدی نراقی (۱۲۰۹ ه.ق / ۱۷۹۴ م) نیز در مابعدالطبیعه و منطق اطلاعات بسیار

عمیقی داشته است.

از گروه بعدی اخلاف ملاصدرا، گوینو افراد زیر را نام برده است:
 - ملاعلی نوری که شاگرد آقامحمد بیدآبادی و میرزا محمدعلی بوده. (این استاد اخیر در میان اخلاف ملاصدرا کمتر شهرت داشته است.) ملاعلی نوری بیشتر به مابعدالطبیعه می‌پرداخته است و عده کثیری از جوانان در جلسات درس او حاضر می‌شده‌اند. در میان شاگردان او، اشاره به دویست فیلسوف شده که نامی از خود باقی گذاشته‌اند.

- ملامحمدعلی نوری که شاگرد میرزا ابوالقاسم مدرس و از نزدیکان خانوادگی میرزا علی نوری و حتی احتمالاً برادر او بوده است؛ این شخص شهرت زیادی داشته است. گوینو می‌نویسد که شخصاً از آفاعلی تهرانی شنیده که او استاد بی‌همتایی بوده است. (گوینو در اینجا یادآور می‌شود که احترام زیادی به آقا علی دارد و در این فهرست جایگاه خاصی برای او قائل است.) او به مابعدالطبیعه و منطق و اخلاق می‌پرداخته، در تمام این رشته‌ها تبحر داشته و عملاً شاگردان زیادی تربیت کرده است.

گوینو در ادامه بحث خود می‌گوید که با وجود لیاقت فوق‌العاده ملامحمدعلی نوری، بعد از او در کشور ایران چنان جریانات تاریخی ناگواری رخ می‌دهد که فلسفه عملاً دچار بحران بزرگی می‌شود، از همان نوع که در عصر مغول پدید آمده بوده است. افغانها سلسله حاکم را برمی‌اندازند و کشور مدتی دچار هرج و مرج واقعی می‌شود؛ بعد از دوره نادری، که تا حدودی نظم برقرار بوده است، در اثر رقابت دو خاندان زند و قاجار، علوم نظری کلاً دچار رکود و انحطاط می‌شود و مدارس سنتی رسمی نیز تا حدودی به بی‌نظمی می‌گراید. دوباره ملاحظات و احتیاطات، از نوعی که ملاعبدالرزاق داشت، باب روز می‌شود و همگان به کتمان روی می‌آورند. فلسفه معنای اصلی خود را از دست می‌دهد و تصوف و صوفیگری عمومیت می‌یابد.

- بعد از ملامحمدعلی نوری، ملامحمد هرنندی، در رشته مابعدالطبیعه از خود درخشش نشان داده است. او تحت سرپرستی میرزا ابوالقاسم مدرس تحصیل کرده و در کلام و فقه نیز صاحب نظر بود. از او کتابی در این زمینه باقی مانده که هنوز بسیار مورد توجه است، ولی او بیشتر به ریاضیات توجه داشت و در این رشته از علوم، رساله‌هایی نیز تقریر کرده است.

- آقا سید یوسف، مشهور به «کور»، که با وجود نقص چشم از فعالیت باز نایستاده بود. تخصص اصلی او فقه بود ولی استاد بسیار خوبی نیز در فلسفه به شمار می‌رفت و به عنوان عالم مسلم در مسائل مابعدالطبیعه مورد احترام بود. او در نزد میرزا ابوالقاسم مدرس تحصیل کرده بود.

- شیخ مهدی مشهدی از آنجا که شاگرد تربیت نکرده، کمتر مورد صحبت قرار گرفته است، ولی گفته می‌شود که در مسائل مابعدالطبیعه اطلاعات سطح بالایی داشته است.

- ملا احمد یزدی که در مسائل مابعدالطبیعه مهارت و تخصص داشته؛ او در بیان مطالب نیز جسور بوده است و تفاسیر و حواشی زیادی بر کتابها نوشته است و در مورد شعرای عارف مسلک نیز آثاری دارد. او شاگرد ملامصطفی قمش‌ای بوده است.

- ملا اسمعیل (متوفی ۱۲۷۷ ه.ق / ۱۸۶۰ م)، جایگاه بزرگی در میان عصر خود داشته است رساله‌های چهارگانه او هنوز خوانندگان زیادی دارد و به طور روزانه مورد استفاده قرار می‌گیرد. او تحت سرپرستی ملاعلی نوری تحصیل کرده است.

- حاجی محمد جعفر لاهیجی که نزدیک به چهل سال درس خوانده و سی سال تمام تدریس کرده است. آثار او توسط آقا علی، که فعلاً [زمان اقامت گوینو در تهران] استاد حوزه سپه سالار است مورد شرح و تفسیر قرار می‌گیرد. او نیز شاگرد ملاعلی نوری بوده است.

- ملا عبدالله زنوزی^۱ (پدر آقاعلی تهرانی) که مدرس مشهوری بوده است و در کلام و مابعدالطبیعه تخصص داشته و به بحث‌های اخلاقی و مسائل ریاضی نیز مسلط بوده است. او تفسیری بر احادیث نوشته و یک کتاب هم درباره توحید دارد؛ او علم کلام را در نزد بیدآبادی و فلسفه را در نزد ملاعلی نوری تحصیل کرده بوده است.

گوینو در ادامه گزارش خود همچنین به تفصیل اشاره می‌کند که روزی فتحعلیشاه شخصاً با بزرگان مملکتی در حوزه درس این استاد شرکت کرده و به شاگردان با استعداد انعام و به خود استاد هدیه خوبی داده و به کمک هزینه کل طلاب افزوده است. فتحعلیشاه شخصاً به فلسفه علاقه‌مند بوده است. در انتهای این قسمت، گوینو متذکر می‌شود که تمام آسیابها قبول دارند که علم برتر از هر چیز دیگر است حتی اگر در عمل چنین نباشد، و آنها هیچ‌گاه تعجب نمی‌کنند که پادشاهی برای استماع درس شخصاً به حوزه دروس دینی رفته باشد.

- حاج محمدابراهیم نقشه فروش که، علاوه بر ملاعبدالله، با ملاعلی نوری و ملا اسمعیل نیز درس خوانده بوده است. او در مدرسه ما در شاه تدریس می‌کند و در مابعدالطبیعه و عرفان تبحر دارد.

۱. هانری کرین می‌نویسد که او به سال ۱۲۵۷ ه.ق / ۱۸۴۱ م از اصفهان به تهران آمده و عملاً نخستین فیلسوف مکتب تهران است. او دو پسر داشته یکی حسین زنوزی که در علوم ریاضی و هیئت متخصص بوده و دیگری آقا علی زنوزی مشهور به مدرس که به سال (۱۳۰۷ ه.ق / ۱۸۸۹ م) درگذشته است. هانری کرین. تاریخ فلسفه اسلامی. ترجمه دکتر جواد طباطبایی. تهران، انتشارات کویر و انجمن ایران‌شناسی فرانسه، ۱۳۷۰. ج ۲، ص ۱۷۳.

– آقا سید رضی لاریجانی،^۱ درسهای او رونق فراوان داشته است و خود او شاگرد ملاعلی نوری بوده و آثارش نیز در درسهای آقاعلی تهرانی مورد بحث قرار می‌گرفته است.

– ملا محمدتقی خراسانی، که تبحر در علم کلام و فلسفه و مابعدالطبیعه دارد. او نیز از شاگردان ملاعلی نوری بوده است.

– ملا علی فشنندی، متکلم ماهری بوده و در مابعدالطبیعه نیز تبحر داشته است، خاصه در مسائل مربوط به عدل الهی، مسائلی که بحث در آنها برای هر فیلسوفی خطرناک است و هر آن ممکن است به نحوی مورد تهمت و اعتراض قرار گیرد. ملا باقر فشنندی با توسل به اصطلاحات و عبارات عرفانی از عهده این کار به خوبی برمی‌آمده است، به ویژه آنکه هر بار نقل قولهای مناسب از مثنوی جلال‌الدین رومی می‌کرده، با این حال، او هم به هر طریق، مانند استاد خود ملاعلی نوری، این سینائی باقی مانده است.

– آقا سیدقوام قزوینی، که در مسائل مابعدالطبیعه بسیار مطلع و در بیان نظر خود با شهامت بوده است. او از دوره فتحعلیشاه – به طوری که گفتیم، طرفدار تفکر بوده – قرآن را تفسیر می‌کرده و تحت سرپرستی ملاعلی نوری تعلیم دیده بوده است.

– ملارضی تبریزی، که در مسائل مابعدالطبیعه تبحر داشته، عمیقاً با فلسفه ملاصدرا آشنا بوده و به خوبی آن را تدریس می‌کرده است. او بیان بسیار رسائی داشته، از شاگردان ملاعلی نوری محسوب می‌شده و در مدرسه جده بزرگ اصفهان به تدریس اشتغال داشته است.

– ملا صفرعلی قزوینی، او به تعلیمات سنتی توجه خاصی داشته، در فلسفه هم شخص با اطلاعی به حساب می‌آمد، و از ملاعلی نوری تعلیم دیده بوده است.

– شیخ صدری (صدرالدین) تنکابنی، از شاگردان ملاعلی نوری بود و در علم کلام تبحر داشت.

– میرزا سلمان تبریزی، در مابعدالطبیعه شخص مطلعی به حساب می‌آمد و طب خوب می‌دانست و از شاگردان ملاعلی نوری بود.

– میرزا محمدحسن نوائی، فرزند ملاعلی قوری در عین حال فیلسوف و عارف بود. این شخص زیر نظر پدر تعلیم دیده و فلسفه را از ملامحمدعلی نوری فرا گرفته بود. آقا

۱. در کتاب المآثر والأثار راجع به این عالم آورده شده است که: «در حکمت متعالیه و فنون معقول از صنایع فحول بود و از شاگردان درجه اول فیلسوف اعظم ملاعلی نوری به شمار می‌آمد و در اصفهان تدریس می‌کرد... در ۱۳۷۰ هـ ق رحلتش اتفاق افتاد.» محمدحسن خان اعتمادالسلطنه المآثر والأثار. تهران: کتابخانه سنائی، بی‌تا، صص ۱۷۴-۱۷۵.

علی نهرانی پنج سال تمام در نزد او تلمذ کرده و آثاری چون اسفار و شواهد و از ابن سینا نجات و شفا و همچنین کتاب مفاتیح‌الغیب را در نزد او خوانده بود.

– ملا محمد حمزه بارفروش، که در علم کلام تبحر داشت و همچنین مفسر افکار ملاصدرا و منتقد شیخ احمد احسانی محسوب می‌شد.

– میرزا علی‌نقی نوری فرزند ملاعلی نوری که فلسفه را در نزد پدر و عموی خود خوانده بود و به لحاظ علمی شهرت خوبی داشت.

– ملا عبدالله قمشه‌ای، که در مابعدالطبیعه تبحر داشت و بیشتر به تدریس مشغول بود.

به نظر گوینو در نسل پنجم از اختلاف ملاصدرا فلاسفه بزرگی قرار دارند که در درجه اول باید از حاج ملاهادی سبزواری نام برد. او می‌نویسد که این شخص هنوز زنده است و نزدیک به هفتاد سال دارد. او یک مرد استثنائی است و دانش و تبحر فوق‌العاده‌ای دارد و در حکمت متعالیه سرآمد است. او آثار ملاصدرا را تفسیر می‌کند و از شاگردان ملاسمعیل بوده است. در کل کشور ایران و در میان طبقات مختلف مردم شهرت دارد و افراد زیادی از مناطق مختلف – حتی شاگردانی که از هندوستان و ترکیه و عربستان هستند – برای دیدارش به سبزواری می‌آیند. خانواده ملاهادی به طبقه متوسط اجتماعی تعلق داشته است ولی فاقد مال و ثروت نبوده است و او از آنچه ارث برده به نحو آبرومندانه‌ای زندگی خود را تأمین می‌کند و هیچ‌گاه سعی نکرده از طریق تجارت و یا از طریق مقامی که دارد بر درآمد شخصی خود بیفزاید بلکه صرفاً به تعلیم و تعلم اشتغال داشته است. هر سال وقتی که نقداً و یا جنساً درآمد ملک خود را دریافت می‌کند، مقداری از آن را برای مخارج خود برمی‌دارد و بقیه را در راه احسان به فقرا می‌دهد. از هیچ‌کس کمک هزینه و یا هدیه قبول نمی‌کند. هر روز سر وقت برای رفتن به مسجد و تدریس در جلوی خانه خود ظاهر می‌شود. (گوینو نوشته است که وقت شناسی او انسان را به یاد کانت می‌اندازد). جمعیت که منتظر او هستند او را تا محل تدریس و منبرش مشایعت می‌کنند. از طرف دیگر، باید گفت که قدرت بیان او به اندازه تبحر علمی‌اش است. بعد از تدریس به خانه برمی‌گردد و بعد از استراحت کوتاه و صرف غذای مختصر زاهدانه، بقیه وقت خود را به عبادت می‌پردازد. مردم به او کرامات و معجزات زیادی نسبت می‌دهند. (گوینو در این مورد یک مثال آورده است). کتاب اصلی حاج ملاهادی در شهر تهران به چاپ رسیده و عنوان آن شرح منظومه است. این اثر شامل سه بخش متمایز است: اول یک متن منظوم که در آن افکار فیلسوف به نحو منسجم و زیبا و با حداقل الفاظ آورده شده است، و به همین دلیل خالی از ابهام هم نیست؛ بعد تفسیری درج شده که معنای عبارات را کلمه به کلمه تحلیل می‌کند. در انتها

توضیحاتی در حاشیه آورده شده و تأویلها غنی تر و سهل الفهم تر به نظر می‌رسد. طبق رسم متداول، منظور روشن کردن ذهن طرفداران و دور نگهداشتن افراد از افکار نامساعد است و البته همیشه این خطر می‌تواند متوجه خواننده باشد که او با تناقضات عمدی روبه‌رو شود. اهمیت کار ملاحادی سبزواری در این است که او افکار ملاصدرا را تفسیر کرده، همان‌طور که ملاصدرا خود مفسر افکار ابن‌سینا بوده است.^۱ به هر طریق، گوینو ملاحادی سبزواری را یکی از موافق عمده تاریخ فلسفه در ایران می‌داند و اضافه می‌کند که با گروه کثیری از شاگردان او شخصاً آشناست و به خواست همین افراد بوده است که، با کمک عالم یهودی (رابین) ملا لازار همدانی، گفتار در روش دکارت را به فارسی ترجمه کرده و ناصرالدین شاه نیز اجازه انتشار آن را داده است.

گوینو در دنباله گزارش خود از متفکران همدوره ملاحادی سبزواری به ترتیب زیر نام برده است:

– ملا عبدالله گیلانی، که یک متبحر واقعی است، در قزوین مدرس فلسفه است و در نزد ملاآقائی تلمذ کرده است.

– ملا یوسف قزوینی، مثل استاد قبلی، موجب شهرت علمای شهر قزوین بوده است. قزوین یکی از مراکز مهم فرقه شیخیه بوده و مستکلمان از روش استدلالی آنها استفاده‌هایی می‌کرده‌اند. ملا یوسف نیز شاگرد ملاآقائی بوده است.

– آقا سیدعلی تنکابنی، که سطح معلومات وسیعی داشته است. او در تهران فلسفه درس می‌داده و شاگرد ملاعبدالله مدرس بوده است.

– ملا حسینعلی طالقانی، مرد پرکاری بوده و در مسائل سنتی و مطالب فلسفی تبحر داشته است. او در تهران تدریس می‌کرده و همچنین شاگرد ملاعبدالله مدرس بوده است.

– رجبعلی کنی، که با استاد قبلی تا حدودی هم‌رتبه است و در نزد همان استاد تلمذ کرده است.

– آقا محمدرضا قمشه‌ای، او بسیار دانشمند و باهوش است و در نزد حاج محمد جعفر لاریجانی و میرزا محمد حسن نوری درس فلسفه و کلام خوانده و همچنین در

۱. در المآثر والآثار (صفحات ۱۴۶ و ۱۴۷) شرحی درباره حاج ملاحادی سبزواری آورده شده. مؤلف می‌نویسد که او «اسرار» در شعر تخلص می‌کرده است. در صفحه ۱۴۷ کتاب آمده که موسی کاظم سبزواری متخلص به «سری» در تاریخ وفات استادش دو بیت زیر را سروده است:

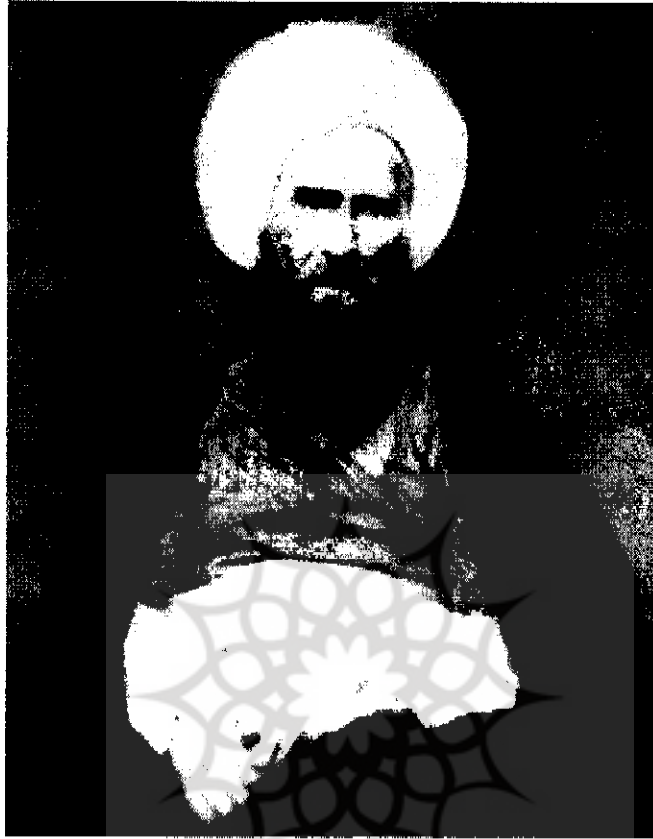
از فرش سینه عرش ناله بر شد

اسرار چو از جهان به در شد

گویم که نصد زنده تر شد
۲۹۴ - ۳۰۴ - ۳۰۴ - ۱۲۶۴

تاریخ وفاتش از بس پرسند

(تاریخ ولادتش غریب است و مدت عمرش حکیم)
۷۸



ملا هادی سیزواری | ۸۴۵-۱۲

عرفان تبحر دارد و از استاد حاج سیدرضا تعلیم دیده است. فعلاً در اصفهان تدریس می‌کند.

– میرزا محمد حسن جلیلی،^۱ در اصفهان تدریس می‌کرده و به تفسیر اشعار عارفانه می‌پرداخته است. درباره سنت انبیا و امامان موعظه می‌کرده است. او شاگرد حاج محمد جعفر لاریجانی بوده است.

– آقا رضاقلی قزوینی، از علم بسیاری برخوردار بوده و در شهر قزوین اقامت داشته است؛ او شاگرد ملا آقائی در همان شهر بوده است.

– آقا سید صادق کاشانی، به لحاظ قدرت در جدل شهرت داشته است. در زادگاه

۱. در متن فرانسه « نوشته شده: شاید جلیانی و نیا جلیانی باشد.

خود کاشان تدریس می‌کرده است.

– ملا مرتضی قلی طالقانی، در فلسفه تبحر زیادی داشته، شاگرد ملاعبدالله مدرس بوده و در تهران تدریس می‌کرده است.

– میرزا حسین کرمانی، در عین حالی که صوفی بوده در فلسفه ابن سینا تبحر زیادی داشته است. او شاگرد میرزا محمدحسن جلیلی (!) بوده و در شهر سبزوار با روش کار حاج ملاهادی آشنائی پیدا کرده بوده است. مدتی در تهران تدریس می‌کرده ولی بعد به سبب گرایش به فرقه باییه متواری شده است.

– ملاعبدالحسن اردستانی که شهرت زیادی میان فیلسوفان و اهل تصوف دارد. اکنون در تهران تدریس می‌کند. او شاگرد میرزا محمدحسن جلیلی و میرزا محمدحسن نوری بوده است.

– شیخ علی نقی طالقانی، او مجتهدی حاضر ذهن و بسیار دقیق و در مسائل مابعدالطبیعی متبحر است. شاگرد ملاآقائی قزوینی بوده و اکنون در تهران تدریس می‌کند.

– ملا زین‌العابدین مازندرانی، او تفاسیر زیادی به رشته تحریر درآورده و در علم کلام تبحر دارد. استاد او حاج محمد جعفر لاریجانی بوده است.

– میرزا محمدهادی سید اصفهانی، که فیلسوف خوبی است و شاگرد ملااسمعیل بوده است.

– آقاهادی شیرازی، که شخص بسیار باهوشی است و در فلسفه و کلام تبحر دارد. او شاگرد میرزا حسن جلیلی بوده است.

– حاجی محمداسمعیل اصفهانی، عالم بزرگی است و در فلسفه اطلاعات وسیعی دارد. او شاگرد حاج محمد جعفر لاریجانی و میرزا محمدحسن نوری بوده است و اکنون در اصفهان تدریس می‌کند.

– آقا علی تهرانی، استاد مدرسه مادر شاه در تهران از هر لحاظ شخصیت برجسته‌ای است. او مردی است ضعیف البینه و کوتاه قد، لاغر و سیاه چرده و دارای چشمهایی نافذ و هوشی مافوق هوش متوسط. در خدمت ملاعبدالله مدرس و ملا آقا قزوینی و حاج محمد جعفر لاریجانی و حاج محمدابراهیم و سیدرضی و سرانجام میرزا محمدحسن نوری تحصیل کرده است. او کتابهای بسیار درباره فیلسوفان مشهور نوشته؛ درس الهیاتی را که ابتدا تدریس می‌کرده، کنار گذاشته است، اما شهرت او چنان است که وقتی که تدریس در مدرسه مادر شاه را ترک کرد، بدون اینکه به محبوبیت او لطمه‌ای وارد آید یا اینکه از تعداد شاگردان او کاسته شود، توانست در منزل خود حلقه درس تشکیل دهد. فعلاً کتابی درباره تاریخ فلاسفه از ملاصدرا تا زمان حاضر در دست تهیه دارد و گمان

می‌کنم بعد از کتاب شهرستانی، این اولین کتابی است که در این زمینه نوشته می‌شود.^۱ گوینو در انتهای فهرست خود تذکر می‌دهد که آنچه آورده است به ناچار ناقص است و فقط شامل افرادی می‌شود که به نحو رسمی صاحب مقام علمی بوده‌اند، یعنی استادانی که از سال ۱۶۶۶ میلادی تا زمان او تدریس می‌کرده‌اند. او اضافه می‌کند نباید فراموش کرد که عده زیادی نیز خارج از حوزه‌ها و احتمالاً در انزوا به مطالعه و تحقیق می‌پرداختند. می‌گوید در واقع طلبه‌ها و فیلسوفان ایرانی سن ندارند و وضعیت اجتماعی خاص، آنها را از بقیه متمایز نمی‌کند. گاهی مردهای شصت ساله در کنار جوانهای بیست ساله دور منبر استادان در مساجد جمع می‌شوند؛ حتی گاهی سوارکاران و یا افراد دیوانی و سیاسی برای شنیدن درس می‌آیند. به عقیده گوینو در کل آسیای این نوع تعلیمات مانند دوره اهل مدرسه در قرون وسطی در غرب است. او می‌گوید مثلاً افراد زیادی از قشرهای مختلف مردم چون کسانی که عنوان «دکتر» داشتند و یا شوالیه‌ها و یا افرادی از طبقه متوسط نوپا (بورژوا) برای استماع درس گرد آبلار جمع می‌شده‌اند. گوینو باز یادآور می‌شود که جز در مورد ملاحادی که در سبزوار تدریس می‌کرده، او فقط از مدرسان سه حوزه اصفهان و قزوین و تهران صحبت کرده است، در صورتی که افراد زیاد دیگری نیز در همدان، کرمانشاه، تبریز، شیراز، یزد، کرمان، مشهد و در بسیاری از شهرهای دیگر ایران به تدریس اشتغال دارند. همچنین می‌نویسد که در منطقه استرآباد به سبب نزدیکی با ترکمنها مباحث کلامی اهمیت خاصی پیدا می‌کند. در حوزه نجف که در منطقه نفوذ سیاسی ترکهای عثمانی است، باز روح ایرانی حاکم است و فیلسوفان ماهری در آنجا تدریس می‌نمایند که از میان آنها سید مرتضی امام جمعه نجف را باید نام برد که شخصیت بسیار مهم شیعیان است و به لحاظ زهد و ورع در حد بسیار بالایی است. او در فلسفه و کلام نیز اطلاعات زیادی دارد و می‌توان او را با حاج ملاحادی سبزواری مقایسه کرد با اینکه در این زمینه‌ها تبحر او کمتر است.

در خاتمه این قسمت، گوینو از حوزه نجف، اشاره به یک مجتهد پر خاشاگر به نام ملا آقا می‌کند که متولد در بند در کنار دریای خزر است و نژاد او لزگی است؛ او مدتی در تهران، به سبب مخالفت با دستگاه دولتی و انتقاد از اعیان و اشراف، محبوبیت خاصی یافته بوده است؛ اعتقادات او جنبه عرفانی نداشته و بیشتر متمایل به اخباری‌گری بوده و با فرقه شیخیه سخت مخالف بوده است. سرانجام، برای دور کردن او از تهران مأموریتی در کرمانشاه به او می‌دهند و او را به آنجا روانه می‌کنند. البته گوینو در مورد این شخصیت با تفصیل صحبت کرده است - که ما کل گفته‌های او را در اینجا نمی‌آوریم -

۱. در کتابی آشنایی ایرانیان با فلسفه‌های جدید غرب بحثهایی در مورد آغا علی تهرانی، خاصه در مورد کتاب بدایع‌الحکم و مباحثه مؤلف، با بدیع‌الملک میرزا، آورده شده است. صص ۲۲۷-۲۶۴.



آقا علی تهرانی احکیم^۱

ضمناً او عقیده دارد که رفتار تند و پرخاشگری ملا آقا دربندی^۱ به سبب خون لزگی او بوده است.

گویینو در فصل پنجم کتاب خود،^۲ همچنین از آزاداندیشان و افراد شکاک یاد می‌کند که بیشتر آنها «میرزا» هستند و به قول او اینها افراد بسیار اجتماعی و خوش صحبتی هستند. او می‌گوید (صفحه ۹۷) روسها اسم ولتر را به ایرانیها یاد داده‌اند و میرزاهای تهران که اغلب نام او را به زبان می‌آورند، در واقع از یک فرد خیالی صحبت می‌کنند که غیر از ولتر قرن هیجدهم فرانسه است. در ذهن آنها ولتر بیشتر فردی قلندر مآب بوده

۱. در المآثر و الآثار شرح مختصری راجع به «آقاخوند ملا آقای مجتهدی دربندی آورده شده و فوت او به سال ۱۲۸۶ ه.ق. در دارالخلافة طهران اعلام شده است. «از فرقه شیخیه زخمی به صورت شریفش بود».

۲. ادیان و فلسفه‌ها... (از صفحه ۹۶ به بعد)

است که دست بر قمه کمری خود داشته و با پیراهن یقه چاک در بازارها راه می‌رفته و یا در حال مصرف نوشابه‌های سکرآور در نزد آرامنه دیده می‌شده است. مردم زاهد رفتار او را نمی‌پسندیده‌اند و از دست او به داروغه شکایت می‌کرده‌اند؛ او وقتی که سرحال بوده طنز می‌گفته و تصنیف می‌سروده است.^۱ گوینو، در همین قسمت از کتاب خود، از شهرت ناپلئون هم در ایران صحبت می‌کند که به نظر ایرانیان «هیچ یک از پادشاهان گذشته به گرد پای او نمی‌رسیده‌اند، نه اسکندر ذوالقرنین و نه پطر کبیر». در آخر همین فصل (صفحات ۱۱۳ و ۱۱۴)، گوینو از دکارت و ترجمه رساله گفتار در روش صحبت می‌کند که از تفصیل آن در اینجا خودداری می‌کنیم^۲ و اینک فقط به ذکر چند نکته کوچک دیگر اکتفا می‌نماییم:

گوینو در فصل چهارم کتاب ادیان و فلسفه‌ها... تحت عنوان «تصوف»، کلاً نظر می‌دهد (صفحات ۵۱ و ۵۲) که مسیحیان شرقی، چه قبطیها^۳ در مصر و چه کلدانیها در ایران، زیاد اهل مطالعه و بحث و یادگیری نبوده‌اند و اگر هم در این کشورها تأثیر گذاشته باشند بیشتر در جهت افزایش خرافات در نزد عامه مردم بوده است. یهودیان برخلاف آنها بسیار با سواد بوده و اغلب کتابها و جزوه‌های زیادی که در زمینه اعتقادات آنها در شهر و نیز چاپ می‌شده، دریافت می‌کرده‌اند؛ در صورتی که در کلیساهای مسیحی اصلاً چنین فعالیتی دیده نمی‌شده است. او حتی بدون اینکه اسم ببرد، از یک دانشمند یهودی صحبت می‌کند که در مورد اسپینوزا و کانت از او سؤال کرده است (آخر صفحه ۵۲-اول صفحه ۵۳). به عقیده گوینو احتمالاً این اطلاعات بیشتر از ناحیه آلمان به کشورهای شرقی می‌رسیده و مرکز آن شهر بغداد بوده است. او توضیح می‌دهد که یهودیان دائماً با هم در تماس هستند و راین بزرگ بیت‌المقدس، که به منزله امیر آنهاست، خط‌مشی رسمی آنها را معین و مشخص می‌کند و در مواردی که اختلاف نظر پیدا می‌شود او حکم قطعی صادر می‌نماید. یهودیان ایران از وضع همکیشان خود در اروپا نیز خبر دارند و اغلب نمایندگانی از اروپا به ایران و هندوستان می‌آیند که البته به منظور جمع‌آوری صدقات و غیره است.^۴ آنها با هم به مبادله آثار فرهنگی و ادبی نیز می‌پردازند؛ این آثار

۱. گوینو در کتاب دیگر خود، سه سال در آسیا یادآور می‌شود با وجود شهرت فوق‌العاده ولتر در ایران هیچ اثری از او به فارسی ترجمه نشده است؛ شاید فقط کتاب شارل سیزدهم باشد که آن هم به هیچ‌وجه بیان‌کننده افکار ولتر به حساب نمی‌آید (صفحه ۳۰۹). مشخصات کتاب در منابع آخر مقاله داده شده.

۲. این بحث به تفصیل در کتابی از نگارنده، آشنایی ایرانیان ... در مقاله‌ای تحت عنوان «نخستین ترجمه فارسی گفتار در روش دکارت» آورده شده است. صص ۱۳۱-۱۴۱.

۳. از مطالبی که در اینجا آورده شد به خوبی معلوم می‌شود که چرا در ترجمه گفتار در روش از ملا لازار یهودی کمک گرفته شده و عملاً او با گوینو و برنه همکاری کرده است. در این مورد رک: پانویس صفحه قبل.

به ندرت به زبان عبری است بلکه بیشتر به زبان کلدانی و آرامی است. گوینو، در ادامه بحث خود (صفحه ۵۴) یادآور می‌شود که کلاً تصوف شرقی مورد توجه یهودیان ایران است، ولی بعضی از آنها بیشتر به تفکر نوع غربی نیز علاقه‌مند هستند. از طرف دیگر، به نظر او، با وجود اینکه غربیان به سنت تصوف ایرانی بی‌توجه نیستند ولی در هر صورت مسائل آن را به اندازه کافی تحلیل نکرده‌اند و ماهیت آن برای آنها ناشناخته باقی مانده است.

از مجموعه اطلاعاتی که از سه کتاب مشهور گوینو درباره ایران^۱ و از نامه‌ها و گزارشهای سیاسی او، به دست می‌آید، کلاً به نظر می‌رسد که با وجود دقت نظر در فهم سهم زیربنایی افکار و اعتقادات در کل فعالیتهای یک قوم، چنانکه در مقدمه این نوشته اشاره کردیم، او لفظ فلسفه و دین را به معنای بسیار وسیع و بدون اینکه حدود مشخص و معینی برای آن قائل شود، به کار برده است و بیشتر نظر به جمع‌آوری اطلاعات و ثبت مسموعات و مشاهدات داشته است تا واقعاً بررسی و تحلیل دقیق آنها. به همین دلیل بدون اینکه اهمیت غیرقابل انکار آثار او را زیر سؤال ببریم، باز به ناچار گفته‌های او را باید با احتیاط تلقی کنیم؛ این هم نه فقط به لحاظ نظریه عمومی او در مورد عدم تساوی میان نژادها - که البته به عنوان یک اصل قطعی حاکم بر ذهن او بوده و کل افکار او را تحت شعاع داشته است و گاهی پیشداوریهای او را محرز و مسلم می‌سازد - بلکه به لحاظ اینکه، به هر حال، جنبه تخصصی کار او کافی نبوده و چه بسا کلی‌گوییهای او به اندازه لازم مبتنی بر اسناد معتبر نیست. آنچه مسلم است اگر گوینو اسامی فیلسوفان بزرگ، اعم از اسلامی و یا غربی، را می‌شناخته است و، در حد دائرةالمعارف کاربردی، از افکار آنها و از تحول کلی تاریخ فکر و مواقف اصلی آن بی‌اطلاع نبوده است، در عوض درباره هیچ یک به نحو مستقیم غور و تفحص واقعی نکرده بود. البته در اینجا ما بدون اینکه واقعاً نظر به ارزیابی همه جانبه، موضع کلی و اطلاعات عمومی فرهنگی گوینو را داشته باشیم و یا بخواهیم آنچه را که او درباره ریشه‌های فلسفه اسلامی و سنت فکری ابن‌سینا و تجدید حیات آن در نزد ملاصدرا و اخلاف او می‌گوید تحلیل کنیم، بر این باوریم که چون گوینو اولین کسی است که راجع به متفکران دوره متأخر حکمت و فلسفه در ایران سخن گفته و، مثل اکثر مورخان و شرق‌شناسان، عجزلانه حکمی در مورد اختتام تفکر فلسفی در نزد مسلمانان، بعد از ابن‌رشد، صادر نکرده و برعکس نشان داده است که سنت اصیل فلسفه در شرق - خاصه در ایران - چه در کسوت تصوف (هر چند که گاهی عملاً دلالت بر انحطاط داشته است) و چه در کسوت تشیع - که در دوره

۱. منظور، ادیان و فلسفه‌ها در آسیای میانه، سه سال در آسیا و داستانهای آسیایی است.

صفوی به اوج خود رسیده است - به نحو مستمر حی و حاضر و بالفعل مطرح بوده و افراد بسیار صالح و با ارزشی در این امر سهیم و دخیل بوده‌اند، به ناچار باید اندکی نیز در این موضوع درنگ و تأمل نماییم.

در مجموعه اسامی حکیمان و سنتهای فکری‌ای که گوینو قبل از دوره صفویه نام برده اسم شهاب‌الدین سهروردی شیخ‌الاشراق را نمی‌توان یافت و در عصر او کاملاً معلوم است که اگر محی‌الدین را، دست کم اسماً، در غرب می‌شناخته‌اند ولی توجه زیادی نیز به این متفکر نمی‌شده است؛ با حذف دیدگاههای سهروردی، رابطه افکار ملاصدرا با ریشه‌های اصلی آن بسیار مبهم و نامربوط باقی می‌ماند. درست است که گوینو اشاره به مزدائیسیم کرده است، ولی به هر حال، سهروردی فقط انعکاسی از یک سنت محو شده گذشته، که مزدائیسیم نامیده می‌شود، نیست، بلکه به عنوان یک متفکر مستقل صاحب نام و با خط‌مشی مشخص فردی خاص خود مطرح است. احتمالاً نه فقط در اروپا بلکه در ایران آن عصر نیز گوینو کمتر موقعیت آشنایی با افکار سهروردی را داشته است و یا در هر صورت به استقلال ذهنی او، و به ویژگیهای آثار او که در دسترس نبوده، نمی‌توانسته است پی ببرد.

مسئله دیگر اینکه می‌توان به حق این سوال را مطرح ساخت که گوینو در مورد فیلسوفان دوره متأخر از زمان ملاصدرا تا زمان خود را که در چندین نسل پی‌درپی نام آنها را فهرست کرده از کجا و از چه منبعی استفاده کرده است؟ مسلماً او به منابع مکتوب دقیق رجوع نکرده و آنچه به دست آورده بیشتر شفاهی بوده و فقط سیرزمان تاریخی را در نظر داشته است نه واقعاً محتوای آثار را و همین اینکه کتاب اسفار را که در بحثهای او می‌بایستی جنبه محوری داشته باشد و ملاک سنجش قرار گیرد صرفاً سفرنامه دانسته، به خوبی مبین این ادعاست. آنچه نظر گوینو را جلب می‌کرده بیشتر تداوم تاریخی افکار مشابه و مصونیت آن در برابر حوادث خارجی بوده است، نه در واقع کیفیت درونی و ویژگیهای علمی و ابتکار فردی هر یک از این متفکران. با اینکه گوینو مشخص نکرده که در این زمینه اطلاعات خود را از چه کسی کسب کرده، ولی می‌توان حدس زد که این شخص به احتمال نزدیک به یقین همان علی آقا تهرانی (زنوزی) بوده است؛^۱ چه، گوینو در همان کتاب ادیان و فلسفه‌ها... بارها اسم او را برده و شرح نسبتاً مفصلی راجع به او به رشته تحریر درآورده است و عملاً او را به کرات مورد تمجید و تحسین قرار داده است، که البته این به تنهایی دلیل قانع‌کننده‌ای نیست. ولی، افزون بر این، گوینو در قسمتی از متن خود می‌نویسد که «او [آقاعلی تهرانی] فعلاً کتابی درباره تاریخ فلاسفه از

۱. بعضیها به غلط تصور کرده‌اند که گوینو اطلاعات خود را فقط از ملا لازار گرفته است.

ملاصدرا تا زمان حاضر در دست تهیه دارد و گمان می‌کنم بعد از شهرستانی، این اولین کتابی است که در این زمینه نوشته می‌شود.» از طرف دیگر، ما دقیقاً می‌دانیم که این حکیم ایرانی هیچ‌گاه چنین کتابی به رشته تحریر در نیاورده است و هیچ‌یک از نوشته‌های باقی مانده از او عنوان «تاریخ» ندارد. احتمالاً آقا علی تهرانی، علاوه بر اطلاعات شفاهی و توضیحات لازم که به گوینو می‌داده است، عنداللزوم یادداشتها و فهرستهایی هم در اختیار او می‌گذاشته و آن کتاب تاریخ که گوینو بدان اشاره کرده همین فهرستی است که خود او با اشتباهاتی به زبان فرانسه در کتاب معروف خود آورده است. به نظر نگارنده، اگر کسی به آنچه به اسم «میراث گوینو» در کتابخانه ملی استراژبورگ در فرانسه وجود دارد دسترسی پیدا کند و پرونده‌های مختلف را بررسی نماید، احتمالاً نه فقط دستخطها و نوشته‌هایی از آقا علی تهرانی خواهد یافت، بلکه ممکن است حتی فهرست دستنویس و یا به خط دیگری از حکیمان متأخر ایران از ملاصدرا تا زمان آقا علی تهرانی و گوینو را بیابد. البته نگارنده متأسفانه به این مرکز دسترسی نداشته است و صحت و سقم این ادعا فقط براساس موجودی آن پرونده‌ها قابل اثبات است. والسلام.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی